

اگر تاریخ طراحی جلد کتاب و پوستر فیلم در ایران نوشته شود نمی توان از کنار نام مجید اخوان بی تفاوت گذشت. او یکی از پرکارترین طراحان جلد کتاب و پوستر فیلم پس از انقلاب است. مشتری های پر و پا قرص کتاب فروشی ها، بی شک امضای او را بر کتاب های زیادی دیده اند و توانایی اش را در تصویرسازی جلد کتاب ستوده اند. در مشهد به دنیا آمد . در خیابان نادری، نزدیک حرم امام رضا(ع). در يك خانه سنتی قدیمی با گل های اطلسی و سرخ و درخت های به. پدرش کارمند آموزش پرورش بود. خط خوشی داشت و نقاشی هم می کشید. در خانواده هیچ اصراری نبود که پزشک یا مهندس شود. کاردستی هایی که مادرش می ساخت، کتاب های مصور انتشارات پروگرس مسکو و بعد کتاب های کودکان انتشارات امیرکبیر، بخشی از خاطرات کودکی او را شکل می دهند. در نوجوانی به آتلیه ی منصور دولو که تازه از پاریس برگشته بود می رود؛ با گروه ها و تئاتری های مطرح مشهد چون داریوش ارجمند، داود کیانیان و غلامحسین و رضا صابری همکاری می کند و علاوه بر کار تئاتر، پوستر و بروشور هم طراحی می کند. نخستین پوسترهایش را برای تئاتر "دو ضربدر دو" کار داود کیانیان، نمایشنامه " صفر " نوشته محمود دولت آبادی و کارگردانی غلامحسین صابری، "آنجا که ماهی ها سنگ می شوند" کار خسرو حکیم رابط و صابری می سازد. وارد دانشکده ی هنرهای تزئینی می شود و آرام آرام مسیر اصلی زندگی اش را پیدا می کند.



چه شد که به دانشکده هنرهای تزئینی رفتید؟

دوست داشتم تئاتر بخوانم. اما با آگهی دانشکده هنرهای تزئینی در کنکور شرکت کردم. کنکور بیشتر عملی بود و من هم پوستر "استثنا و قاعده" که برای داود شاه علی طراحی کرده بودم برایشان کار کردم و نفر چهارم شدم. سال ۱۳۵۴ به دانشکده رفتم و وارد کار حرفه‌ای گرافیک شدم. کار مجدآبادی اولین کار حرفه‌ای تئاترم بود

که در کانون نمایش اجرا شد. با این که دانشجویی سال یک بودم خیلی سفارش کار می‌گرفتم. یادم هست آن موقع برای پوستر کنسرت یک گروه راک در هتل کمودور ۵۰۰ تومان دستمزد گرفتم که خیلی خوب بود.

#### دانشگاه در دوران دانشجویی‌تان چگونه بود؟

دوران جذاب و خوبی بود. متوجه بودم؛ هنر اقیانوس بی‌کرانی است که نمی‌توانی در دوران دانشگاه همه چیز را بیاموزی اما می‌توانی توسط دانشگاه از محیط آماتوری وارد یک محیط حرفه‌ای بشوی. دست‌کم سکوی پرش است و جسارت هنرمند شدن را می‌دهد. استادان موثر هم خیلی خوب هستند. بهمن بروجنی استاد فوق‌العاده‌ای بود که حجم زیادی طراحی را بدون این‌که مجبورمان کند از ما می‌طلبید. و این به هر حال مهارت ایجاد می‌کرد. آقای شیدل طراحی به شیوه‌های گرافیکی را خیلی خوب تدریس می‌کرد. به شدت وجود موثری داشت و من حالا هم، تأثیرات او را در کار خودم می‌بینم. در مبانی استادان خیلی مطالب را باز نمی‌کردند. همیشه استادی کم‌تجربه‌تر مبانی تدریس می‌کرد و این درس همیشه فنا می‌شد. اما در بخش گرافیک استادان خیلی خوبی داشتیم. مثل استاد کیانمهر یا استاد گرجستانی که تمام وجودش خلاقیت بود و نحوه فکر کردن و خلاق بودن را خیلی خوب آموزش می‌داد. استاد ایرج انواری در بخش روش تحقیق و فهماندن ضرورت تحقیق در خلق اثر گرافیکی خیلی موثر بود. خانم تریان، آقایان فیاض و ملک عادل در مجسمه‌سازی، آقای شفائی در عکاسی، همه بسیار قدرتمند بودند. از هم‌دوره‌ای‌هایی ما ام‌الله فرهادی، داریوش نخعی و ایرج زرگامی گرافیک را ادامه دادند. در نقاشی و مجسمه‌سازی حسین ماهر و حمید شانس هم‌دوره‌ای من بودند.

#### از ورودتان به بازار کار و دوره‌های کاری‌تان برابمان بگویید.

از دوره دانشجویی مرتب کار می‌کردم. آقای مهندس بهروز مرا به یک انتشارات فرانسوی معرفی کرد که آن‌ها هم از کار من خوششان آمد. به این ترتیب وارد فضای حرفه‌ای شدم. سال ۵۵ رفتم پیش آقایان کاتوزیان و مستوفی در آوانگارد مشغول کار شدم. حقوق بالایی نداشت اما فضای آموزشی خیلی خوبی بود. کاتوزیان آدم خلاق و مهربانی بود که خیلی چیزهای به ما آموزش داد. آن هم در گرافیک تجاری. به هر اثر تبلیغاتی به چشم یک اثر هنری نگاه می‌شد و کارها بازاری نبود. تا سال ۵۶ در آوانگارد بودم. ۵۷ به آژانس شهره رفتم و رییس آتلیه بودم و حقوق خوبی می‌گرفتم تا اینکه انقلاب شد. سال ۵۸ درسم تمام شد. با شروع جنگ من، حسین ماهر و ابوالفضل عالی رفتم سربازی. ۲ سال جبهه بودم. زمان‌هایی که فراغتی به دست می‌آمد پرتره می‌کشیدم. پرتره‌های زیادی از دوران جنگ دارم، دوران خیلی سختی بود اما تجربه زیادی پیدا کردم.

#### بعد از جنگ چه کردید؟

تا یک ماه بعد از فتح خرمشهر آنجا بودم. بعد برگشتم تهران و آنقدر شور و شوق کار داشتم که روز بعد از رسیدنم رفتم سر کار. شرکت "ایران ادورتایز". با ام‌الله فرهادی و سهراب مرزبان مدتی کار کردیم تا این‌که با سهراب مرزبان یک دفتر گرافیکی راه انداختیم به نام "آویژه". سفارش کار خیلی کم بود. دوران جنگ بود و فضای گرافیکی تابع آن شرایط سخت. دوره‌ای رفتم مجله ایران که منصور کوشان در می‌آورد. طراحی لوگو و صفحه‌آرایی‌شان را انجام دادم. مدتی هم هم رفتم مجله شاهد. بعد رفتم واحد انیمیشن تلویزیون و دو سالی آنجا بودم. با مسعود دشتبان، یروین صفری، آندرانیک آغاززاین، علیرضا اسپهبد و اسفندیار احمدیه. اسپهبد آدم سخت اما جالبی بود. چیزهای زیادی یاد گرفتم. با زندگی کارمندی و ساعت کار مشکل داشتم. خلاقیتم را می‌گرفت. با آندرانیک پیشنهاد یک کار به تلویزیون دادیم اما به‌مان گفتند که ارزان‌ترش را از ژاپن وارد می‌کنیم! این شد که نتوانستم کارمندی را ادامه بدهم و ترجیح دادم مستقل کار کنم. شروع کردم به فعالیت‌های حرفه‌ای و مستقل گرافیک. سال ۶۲ منصور کوشان مرا به حسین کریمی در انتشارات نیلوفر معرفی کرد. نشانه‌شان را

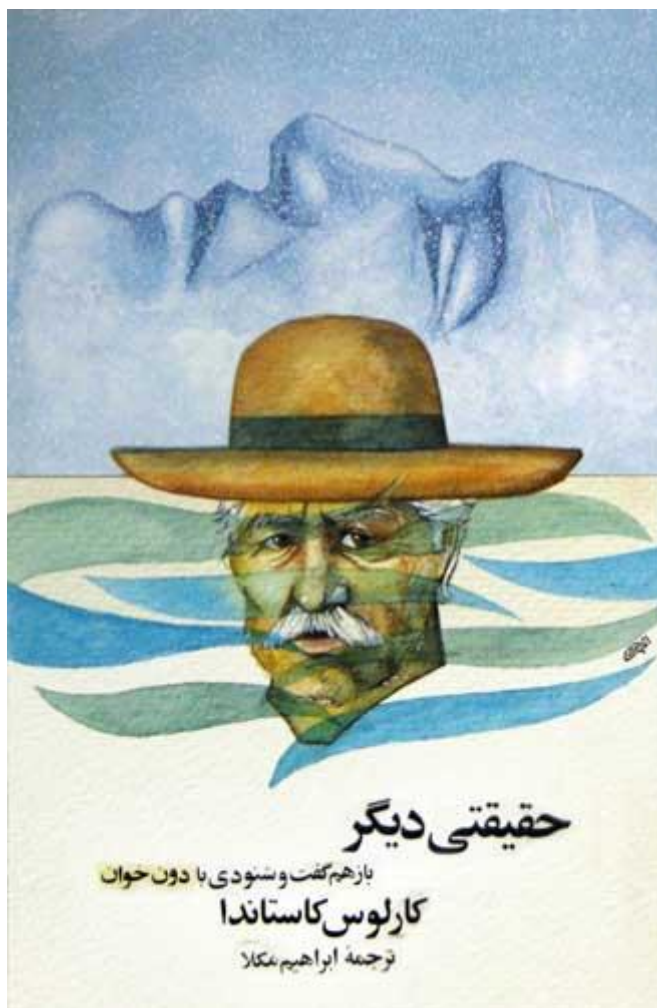
طراحی کردم و بعد هم جلد‌های کتابشان را. یکی از دوره‌های خوب کاری‌ام بود. یک کار فرهنگی در انتشارات خوبی مثل نیلوفر. کار جلد کتاب "آسموا" ترجمه فرهاد غبرائی را شروع کردم. بعدها با انتشارات آگاه، نگاه، زرین و دنیانو کار کردم. سفارش‌دهنده‌ها و دوستان خیلی خوبی برایم بودند. بیشتر از ۶۰۰ جلد کتاب طراحی کردم. اولین دست‌مزدم هزار تومان بود و یواش یواش اضافه شد تا به قیمت‌های امروزی رسید.

**با طراحی جلد یک کتاب چگونه برخورد می‌کردید؟ چگونه به ایده یا تصویر می‌رسیدید و اجرا می‌کردید؟**

جلد کتاب برای من تنها یک سفارش و درآمد نبود. من تکلیفم با خودم روشن بود. گرایش من به سمت تبلیغات نداشتم و بخش فرهنگی را ترجیح می‌دادم. فکر می‌کردم می‌توانم دنیا را عوض کنم. این ایده‌گرایی همیشه در کارهایم وجود داشت و با هر جلدی دنبال پیامی بودم. کل کتاب را می‌خواندم. کتاب «هنر در گذر زمان» را کامل خواندم و صفحه به صفحه، صفحه‌آرایی کردم. تنوع موضوعات هم خیلی زیاد بود. به عبارتی طراحی جلد کتاب فرصتی مغتنم برای مطالعه بود. همیشه می‌خواستم چکیده تمام کتاب را با گرافیک به تصویر بکشم.

**کدام یک از جلد کتاب‌هایی که طراحی کردید را بیشتر دوست دارید؟**

"وجدان دنو" برای انتشارات آگاه. از اولین کتاب‌هایی بود که برایشان کار کرده بودم. شخصیتی بود که باطنی دوگانه داشت. از یک طرف طنز بود از طرفی ترسناک و همیشه یک ماسک فرهنگی و هنری می‌زد. این برایم خیلی جذاب بود و فکر می‌کنم توانستم یک ترجمه تصویری خوب از کتاب ارائه بدهم. من بیشتر تلاش می‌کردم از تکنیک‌های تصویرسازی در کارم استفاده کنم.



چه شد که حضورتان در کار طراحی جلد کتاب کمتر شد؟

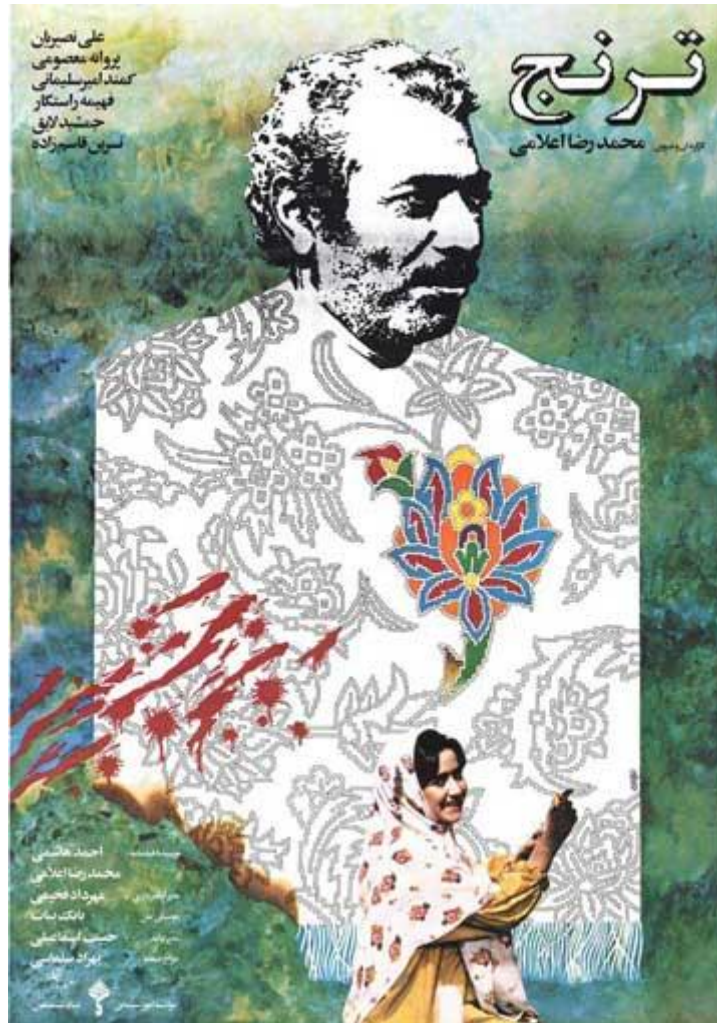
هنوز هم اگر کار خوبی باشد با کمال میل و فارغ از فکر دستمزد حاضرم کار کنم اما کم‌رنگ شدنش به دلیل کم شدن علاقه من نبود بلکه جذابیت‌های دیگری مطرح شد. مسائل دیگری جلو آمد. پوسترهای سینمایی مخاطبین بیشتری داشت. بعضی ناشران هم فضای کار را دگرگون کردند. کار از آن فضای فرهنگی در آمد و مثل بسازبفروشی شد.

چه شد که وارد کار طراحی پوسترهای سینمایی شدید؟

اولین کارم برای "روزهای انتظار" اصغر هاشمی بود که مداد رنگی کار کردم در قطع ۱۰۰ در ۷۰ و خیلی هم پرکار بود. کار پر لذتی بود اما بی‌مشکل نبود. وقتی با یک شورا ی تایید پوستر طرف می‌شدیم کار کمی مشکل پیدا می‌کرد. اما سفارش‌دهنده‌های آگاه زیاد بودند. من یا از تهیه کننده سفارش می‌گرفتم یا از بنیاد فارابی و ویژگی کارهایی که برای هر یک از این دو انجام می‌دادم کاملاً با هم فرق داشت. در کل سفارش‌دهنده بر سرنوشت یک کار گرافیکی خیلی تاثیر دارد.

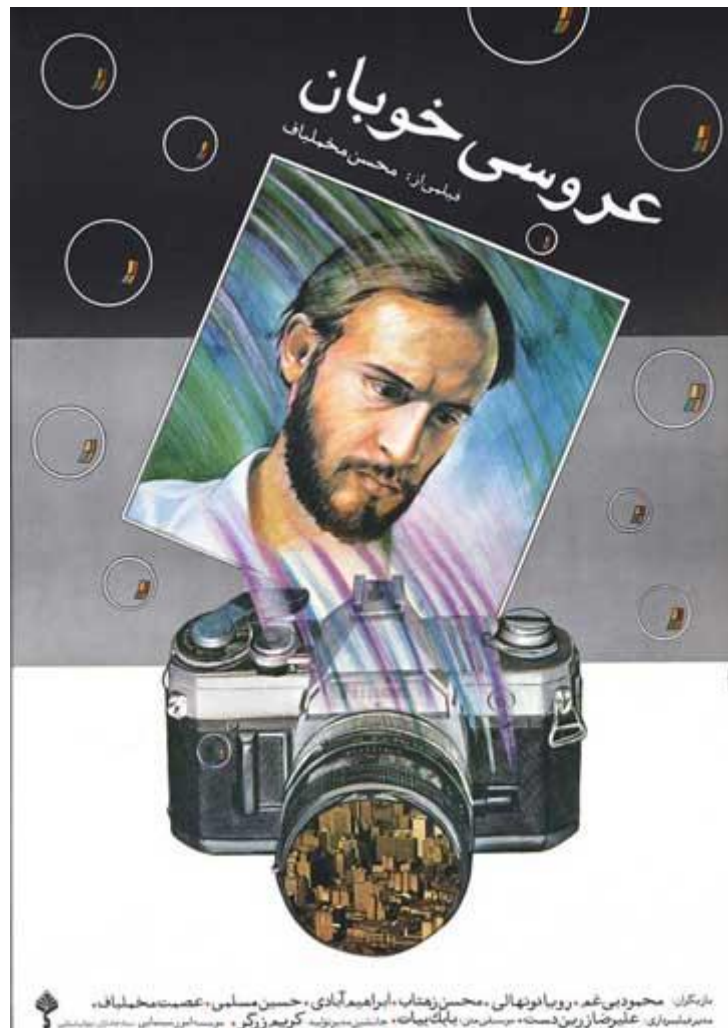
از کارهایی که از آن‌ها رضایت بیشتری دارید کدام‌ها را می‌توانید نام ببرید.

فیلم "ترنج" بود. از محمد رضا اعلامی. وقتی آقای ممیز کار را دیدند گفتند یک چهره تازه نفس و قدرتمند به میدان آمده و باید حمایت‌اش کرد. این حرف در مقابل تهیه‌کننده برایم تشویق خیلی بزرگی بود. از این کار تقدیر شد. بعد از آن سعی کردم خلاقیت بیشتری به خرج بدهم و فضای فیلم را در یک فریم طراحی کنم. پوستر فیلم‌های «چکمه»، «کیمیا»، «بازی بزرگان»، «بلندی‌های صفر». در همه این‌ها سعی کردم هم لذت ببرم و هم از تمام توانایی‌هایم استفاده کنم. در آن دوره یک شورایی در ارشاد تشکیل شد به نام «بررسی پوسترهای سینمایی» که تحت نظر شواری ارزشیابی بود. دوره خیلی عجیبی بود. قرار بود در این شورا از طراحان فرهنگی حمایت بشود اما در عمل نتیجه برعکس شد و طراحان تجاری مرتب تشویق می‌شدند و طراحان فرهنگی به مشکل بر می‌خوردند و بهانه‌جویی‌های بی‌خود بیشتر باعث دل‌سردی طراحان شد. درباره کارهای آقایان شیوا، حقیقی و ممیز هم همین اظهار نظرها شد. یک‌سری آدم بی‌ربط و بی‌تجربه راجع به کار این استادان اظهار نظر می‌کردند!



#### در طراحی پوستر يك فيلم چه بروسه‌اي را طی مي‌کردید؟

در طراحی پوستر بیشتر طرفدار انطباق طراحی با فضای فیلم بودم و فقط به زیبایی‌های ظاهري بسنده نمی‌کردم. چون مفهوم‌گرا بودم گاهی کارم به سختی پیش می‌رفت. فیلم «زرگس» ساخته رخشان بنی‌اعتماد به شدت ذهنم را درگیر کرده بود و بارها اتود زدم. نهایتاً هم آن کار دل‌خواهم تأیید نشد. پوستر «عروسی خوبان» و «بای‌سیکل‌ران» را کار کردم. خیلی با فضای این فیلم‌ها درگیر شده بودم. سفارش‌دهنده فیلم عروسی خوبان گفت این پوستر شده خود فیلم و خیلی عصبی است اما شما به عصبی بودن فیلم کار نداشته باش به آینه شمعدان و عروسی فکر کن!. نزدیک شدن به پیام فیلم آن هم از طریق عناصر تصویری خلاصه شده، همیشه دغدغه من در طراحی پوستر و جلد کتاب بود. اما حالا تنها زیبایی‌های ظاهري است که ارجحیت دارد. تکنیک منتخب يك کار هم می‌بایست با فضای فیلم هماهنگ باشد.



### فعالیت‌های سینمایی‌تان به کجا رسید در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

مشکلات زیادی در کار بود. سفارش‌دهنده‌ها کله‌ی هنرپیشه‌ها و رنگ‌های تند می‌خواستند. مسائل ارزشیابی و... همه را به عنوان بخشی از کار پذیرفته بودیم، بیشتر سعی می‌کردم بخش فرهنگی گرافیک را تقویت کنم اما به هر حال سفارش‌دهنده‌ها بیشتر سمت کارهای تبلیغاتی و تجاری و -حتی بدتر- سمت کارهای بازاری با تکنیک‌های ضعیف رفتند و در حال حاضر هم وضعی شده که شما می‌توانی یک پوستر را برداری و فقط عنوان فیلمش را عوض کنی. همان هنرپیشه‌ها همان گریم‌ها همان ترکیب‌بندی همه و همه یکی هستند. اعتقاد ندارم که شکست خوردیم اما به هر حال متوقف شدیم. دیگر از کارهای فرهنگی خبری نیست و خلاقیتی وجود ندارد. این اجبار اجتماعی بود که ما را به شاخه‌ای دیگر منتقل کرد. کمتر سفارش‌دهنده‌های فیلم به سراغ ما می‌آیند و دیگر انگیزه‌ای هم برای تغییر دادن چیزی نیست. در سال‌های پایانی دهه شصت برای تدریس به دانشگاه دعوت شدم، تدریس برایم لذت دارد اما اگر نتوانی تعدیل‌اش کنی خلاقیت را می‌کشد. چون تمام وقت آدم را می‌گیرد. در کلاس هیچ وقت به ساعت نگاه نمی‌کنم. نمی‌فهمم زمان چطور می‌گذرد. اما دیگر فرصتی برای فعالیت‌های خلاقانه خودم باقی نمانده این است که مدتی است سعی می‌کنم بخش آموزش را تعدیل کنم تا به خلق آثار مورد علاقه خودم هم برسم. با این حال با توجه به نقایصی که بخش آموزشی ما دارد احساس می‌کنم کار ارزشمندی انجام می‌دهم.